

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: از شما در مورد بیلارد و پاسور سوال

کرده بودند شما فرموده بودید اگر در عرف از قمار

بودن خارج بشود اشکالی ندارد آیا می شود شطرنج

هم همین حکم را دارد؟

استاد: برای شطرنج نص داریم، «قَالَ الصَّادِقُ

عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّاعِبُ بِالشَّطْرَنِجِ مُشْرِكٌ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ

اللَّاهِي بِه مَعْصِيَةٌ»^۱ موضوعاتی که در زمان شارع آن

موضوعات وجود خارجی نداشته، فقط خود عرف آن

موضوعات را وسائلی ایجاد کرده و داخل در تحت

عناوین کلی قرار داده، آنها از تحت آن عناوین اگر خارج

بشود حکم همان اباحه پیدا می کند، مثلاً یکی از

موضوعات مساله استعمال دخان است، استعمال

سیگار و امثال ذلك، تنباکو و اینها در زمان شارع نبوده

و طبعاً حکمی هم ندارد، حکمی که برایش مترتب

^۱ مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۲۲۳

می‌شود بلحاظ عنوان ضرر است، حالا اگر فرض کنید يك سیگاری درست کنند که بگویند ضرر ندارد، خوب طبعاً حرمت هم ندارد ما چیزی به نام سیگار کشیدن در زمان شارع نداشتیم، یا اینکه اگر هم بوده در همان زمان خوب آن هم منوط به ضرر بوده و داریم مثلاً چیزهایی که در آنجا ملاك، ملاك ضرر است فرض کنید که موضوعاتی که احکام در آن در زمان شارع بار شده و آن احکام اختصاص به زمان شارع دارد، مثل فرض کنید حرمت بیع نجس مثل دم و امثال ذلك که این حرمت متعلق به دم، بلحاظ عدم استفاده الا با همان حیثیت نجاست خودش، که طبعاً در این زمان این عنوان عدم استفاده برگشته و عنوان دیگری پیدا کرده و وقتی که عنوان دیگری پیدا بکند در این صورت معامله بر او جایز می‌شود مثل همان کلب هراش که این خرید و فروشش حرام است ولیکن همین کلب وقتی که به صورت کلب معلّم در بیاید و یا کلب حارس و کلب صید، این همان کلب است ولی حلال می‌شود و مهم این است که بواسطه کلب صید شدن نجاستش از

بین نمی‌رود، نه اینکه حالا چون کلب معلّم و صید و
حارس اینها شد دیگر حالا طاهر است، همان نجاست
باقی است و همان آثار روحی و نفسی مترتب بر آن باقی
است، در منزلی که باشد ملائکه نمی‌آیند، لذا فرض
کنید باید گوشه حیاط گذاشت و نباید آن را در محیط
ساختمان آورد، حتی اگر عکسش هم باشد عکس کلب
و اینها اگر در جایی باشد ملائکه نمی‌آیند، ولی در عین
حال خرید و فروشش جایز است، معلوم است مساله
حرمت به نفس نجاست من حیث هی هی بر
نمی‌گردد، چون نجاستش از بین نرفته، به عدم انتفاع از
عین برمی‌گردد حالا عدم انتفاع تبدیل به انتفاع شده،
انتفاع عقلایی، الان اگر خون نباشد خب یارو در
بیمارستان می‌میرد، سابق که عمل جراحی نبود، فرد
می‌مرد، فرد آپاندیسیت می‌گرفت می‌مرد اما حالا که
جراحی اش می‌کنند همو گلوبینش هم پایین است خون
باید تزریق بشود خب در این صورت تلف می‌شود و
این مساله خود عنوان را متحوّل می‌کند، عنوان عدم
انتفاعی که آن عدم انتفاع آن تبدیل می‌شود به انتفاع،

همین طور مساله، مساله الكل است در مساله الكل در زمان سابق الكل خب همان خمر است، منتهی در صدش تفاوت می کند، اینها مختلف است خصوصیاتش و در صدش تفاوت دارد چهل درصدی داریم، سی درصدی داریم، بیست درصدی داریم و اینها را شما بهتر می دانید، بحث خمر و میزان درصد الكلش است که چیست؟ خلاصه اینها تفاوت می کند، خب شارع که این خمر را حرام کرده بواسطه الكلش حرام کرده، نه بواسطه آن جزء دیگر، لذا اگر شما از خمر آن سی درصد الكل را بگیرید، خب این خمر نیست، يك مایعی است مثل بقیه مایعات، شما اگر رفتید الان در آزمایشگاه و خمر را بردید و الكلش را جدا کردید بقیه اش چیست؟ شربتی است شیرین یا تلخ؟

تلمیذ: تلخ است.

استاد: شاید تلخی اش هم مال الكل باشد، حالا اگر رفتند و الكلش را آمدند از آزمایشگاه برداشتند حکم ثانوی دارد، حالا اگر بگویید آقا این قبلاً الكل داشته و الان ندارد، این الان هذا امرٌ آخر،

اگر خون را در آزمایشگاه پلاسمایش را بیرون کشیدید و جدا کردید حالا خیلی مصارف دارد، این نجس نیست، این دیگر خون نیست خونی که فقط اجزایش را جدا بکنند، گلبول سفیدش را جدا بکنند، پلاسمایش را جدا بکنند، ترکیبات دیگرش را جدا بکنند هر کدام از اینها برای خودش نجس نیست بله این اگر با هم ترکیب بشود می شود دم و آن نجاست بر آن بار می شود، لذا خود پلاسمای تنها را شما می توانید بفروشید، خرید و فروش آن اشکال ندارد دیگر دم به حساب نمی آید این مجموعه من حیث المجموع این دم به حساب می آید، الکلی که الان هست الان الکل یکی از مصارف ضروری است، مخصوصاً آن الکل انگورش که می گویند مصارف طبی دارد، که آن میزان خالصی اش بیشتر از همه است در عمل جراحی، الکل انگور استفاده می شود، آن الان فی حد نفسه خرید و فروشش بلا مانع است، من سابق یادم است وقتی که با مرحوم پدرم می رفتم بچه بودم، شش یا هفت ساله بودم داروخانه وقتی ایشان می رفتند، داروخانه به اسم آقای جوهرچی

بود، خدا رحمتش کند، خیلی آدم خوبی بود، سرچشمه، آن خیلی آدم بسیار متدین و بسیار مرد چیزی بود، پولهایی که از الکل و اینها بود در یک جعبه می گذاشت که با پول داروهای دیگر قاطی نشود، آن وقت ایشان مرحوم پدرم یادم است، او هم می دانست وقتی که مثلاً الکل می گرفتند چون آمپول می زدند، ایشان می گفتند: در ازای شیشه الکل پولش را می دهم، این پول مال شیشه است، این فقط یک جهت برای چیز بود توطین نفس بود والا کسی در ازای شیشه یک دفعه سی تومان نمی دهد، شیشه که دو ریال است، نمی آید سی تومان پول بدهد یا الان قیمتش باید بالا رفته، وقتی گوشت کیلویی ده هزار تومان می شود لابد الکل هم چند هزار تومان شده، شیشه پلاستیکی شیشه که هست مثلاً قیمتش ده تومان است، من سه هزار تومان می دهم و می گویم پول شیشه است، این می گوید درست است نه نیازی به این چیزها نیست، خود پول در مقابل الکل چه اشکالی دارد، آن الکل در آن موقع حکمش، حکم عدم انتفاع بود و بر اساس عدم انتفاع شارع این

حکم را مترتب کرده، حالا همین خاک را، خاک
طاهر است یا نجس است؟ طاهر است شما خاک را
بردارید بفروشید، معامله باطل است، چون عدم
انتفاع است شما یک کیلو خاک را ببرید آقا یک کیلو
خاک را بخر ولی همین خاک را می خواهید بردارید
بریزید در باغچه، معامله اشکال ندارد، خاکی که
برای باغچه است تا خاکی که شما همینطوری بخرید
دوتا است، دو حکم دارد در حالی که هر دو یکی
است، یکی عدم انتفاع محله و عقلایی، یک هم عدم
محله و عقلایی است و هیچ تفاوتی هم نمی کند، لذا
شرط برای صحت معامله، شرط، شرط معامله مساله
قیمت داشتن و ارزش داشتن عقلائیه است، یعنی
وقتی که شارع معامله را امضاء می کند، این امضاء
شارع بر اساس سیره عقلائیه است که عقلا بنا را در
تعامل عوض و معوض بر ارزش مالیه قرار می دهند،
و بنده خودم می خواهم نسبت به این چوبی که در آن
گوشه مدرسه هست من می خواهم به او ارزش مالیه
بدهم و آن را همینطوری به ده هزار تومان به شما
بفروشم، معامله باطل است، معامله صحیح نیست و

ارزش ندارد، چوب چه ارزشی دارد، ارزشی که بنای
عقلا بر آن مترتب نیست از طرف شارع این هم
ممضی نیست مگر اینکه در همین در یک وقت دیگر
یک ارزش دیگری پیدا بکند، آلات قمار خب این
خرید و فروشش حرام است چرا؟ چون انتفاع
عقلانیه بر این آلات قمار مترتب نیست، نفع عقلانه
اینکه عقلا در اینجا قائل به انتفاع از آلات نیستند، نه
هستند بنای عقلانیهای که مترتب بر امضاء شارع
است، این بنا منظور است نه سیره عقل عقلائی من
حیث أنَّهم عقلاء، بدون لحاظ شرعیت و اباحه
شرعیه، یعنی عقلاء متشرع در اینجا، در این سیره
مدخلیت دارد، نه عقلاء غیر متشرع، مثل عقلائی یهود
و نصاری و کمونیست، ملحدین و امثال ذلک، اینها
عقلای غیر متشرع هستند و بنایشان بر آن استفاده
است حالا گوشت خوک را می خورند و بنایشان بر
این است، الکل هم مصرف می کنند و بنایشان بر این
است، قمار و همه چیز را دارند و بنایشان بر این
است، اصلاً زندگیشان بر قمار و این حرفها می گذرد،
خب این سیره عقلانیه که ممضی شارع نیست، سیره

عقلائیه مبتنی بر امضای شرع یعنی نه خود سیره در آن رضای شرع باشد، که در اینجا دور لازم بیاید که خود مشروعیت سیره عقلائیه مبتنی بر امضای شارع باشد و این امضای شارع و حکم شارع مبتنی بر سیره عقلائیه باشد، سیره عقلائیه در ظرف شرع منظور من است، نه مبتنی بر رضای شارع که رضای فعلی در آنجا مورد لحاظ باشد، نه آن نیست سیره عقلائیه در ظرف شرع، این سیره عقلائیه مورد رضای شارع است مگر اینکه در آنجا خلاف و استثناء در آنجا مساله جور دیگری باشد، پس در آن مواردی که شارع خودش فی حد نفسه حکم خاص نیاورده، ولی بنای عقلا در آنجا بر اجرای این رویه است شارع آنجا را امضاء می کند، وقتی که در زمان شرع، شارع نگاه می کند به بنا و سیره عقلائیه می بیند برای الكل این عقلا چیزی را چیز نمی کنند رویه عقلائیه قابل انتفاع وجود ندارد، وقتی ندارد این از آن طرف رویه وجود ندارد، از آن طرف نمی دانم مفسد برایش مترتب است حکم حرمت می کند، ولی همین سیره عقلائیه در ظرف شرع ما الان نگاه می کنیم برای

استفاده غیراکل، غیرشرب برای استفاده غیرشرب اینها روش عقلی دارند، خب شارع هم که می گوید ما که نمی خوریم، برای استفاده های دیگر چیز بکنیم بکار ببریم خب محذور آن مفسده که در آن موقع مترتب بر شرب بود، خب الان نیست، آن موقع مفسده مترتب بر شرب بود همان موقع اگر پزشکانی پیدا می شدند و بعد این قضیه را که می گویند: خارجی ها الکل را کشف کردند، این قضیه اینجور نیست مال رازی است، رازی الکل را کشف کرد، نه خارجی ها، اگر همان موقع حتی می گویند این قضیه مربوط به امام صادق است، این قضیه برگشتش به جابر بن حیان است که آن در کتابش دارد که کیفیت استخراج الکل و راه پاک کردن جسوم و اینها را حضرت صادق به او فرمودند در آن قضیه چیز است و بعد هم شنیدم که یک محلی کشف شده در کوفه که شنیده بودم که فضای خیلی وسیعی است که اینجا دیدند مال این آزمایشگاه جابر بن حیان بوده، الان نمی دانم که این به چه صورت است ولی این را من سالها پیش شنیده بودم که یک همچین چیزی است

و زیر زمین بوده و این را الان محفوظ نگه داشتند، آن سیره عقلائیة در آن موقع اجازه انتفاع به غیر شرب را نمی‌داد، چون عقل در احکام انشائی خود، عقل بر اساس تجربه عمل می‌کند و تجربه در آن موقع، این نتیجه را در اختیار عقل قرار نداده بود، که این نفع غیر شرب را از این خمر یا از این الکل بتواند استنتاج کند، که بر اساس این نتیجه عقلائیة و عرفیة، نتیجه عقلائیة بتواند حکم به اباحه تصرف را بکند و منتظر جواز شرع باشد که از نظر شرع در اینجا چه حکمی برای این مسأله آمده است، من بواسطه تجربه، این نفع بدون شرب را در این قضیه من این نفع را استنتاج کردم و انتزاع کردم و این نفعی را که من انتزاع کردم با آن مفسده‌ای که شارع آن مفسده را علت برای ترتب حکم قرار داده است با او منافاتی ندارد، آن مفسده به جای خودش برگشتش و این نفع برگشتش به استعمال خارجی، شارع که نگفته حتی دست زدنش هم حرام است نه آقا همین جوری فرض کنید اصلاً خمر را برمی‌دارید می‌آید یک جا می‌ریزید خب این چه اشکال دارد، آدم می‌رود یک

جا می‌ریزد شما که می‌خواهید خمر را یک جا خالی کنید خب اینجا خالی کنید اینجا هم ضد عفونی می‌شود این که اشکال ندارد، وقتی که این حکم از ناحیه عقل برایش آمد طبعاً شارع هم آن مفسده را نمی‌تواند او را مورد لحاظ قرار بدهد، لذا این مساله بر می‌گردد به حلّیت، حلّیت در این مورد، حکم بیع هم مترتب بر این می‌شود، حکم بیع هم مترتب بر حلّیت می‌شود لذا اگر فرض کنید یک شخصی نتوانست به الکل دسترسی پیدا کند، می‌تواند حتی خمر را برای ضد عفونی می‌تواند بگیرد اشکالی ندارد، چون مقصود از خمر در اینجا خود همان استعمال غیر شرب در اینجا هست، در عین اینکه آن نجاست به حال خودش باقی است، نجاست به حال خودش باقی است، آن آثار به جای خودش باقی است، آن آثار مترتب بر نفس که فقط صرف یک تجویز معامله در اینجا محقق می‌شود فقط همین، صرف تجویز معامله و رعایت کیفیت استعمال در این خصوص و این مورد و نظایر اینها خب خیلی زیاد است که این را انسان بدست بیاورد، در مساله

دخانیات و اینها هم همین است در دخانیات و این چیزها الان سیگار کشیدن بعنوان یک ضرر جدی از نظر بهداشت مطرح است و ضرری که منتهی خب ضرر، ضرر آنی نیست ولی خب ضرری است که هم خودش فی حد نفسه موجب ضرر است و هم برای پیدا شدن ضررهای دیگر این مقدمه و بستر لازم را فراهم می کند، برای این مسائل دیگر برای سرطان و امثال ذلک و اینها که سیگار این چیز را فراهم می کند خب وقتی که اینطور باشد خب حکم شرعی که همان مساله حرمت غیرعقلانیه است حرمت امری که موجب ضرر هست این هم برایش طبعاً مترتب می شود این نیازی به دلیل خاص و اینها ندارد.

تلمیذ: الکل را نجس می دانید؟

استاد: الکل بله اگر مایع بالاصاله باشد

تلمیذ: پس اسکار دلیل حرمتش نیست؟

استاد: خیر، حالا یکی مست نمی شود

سیستمش یک طوری است که مست نمی شود!!

تلمیذ: الکل صنعتی چطور؟

استاد: آنها مایع بالاصاله نیستند بلکه از چوب

است.

تلمیذ: آن الکلی که برای تزریق استفاده می

کند نجس است؟

استاد: اگر از انگور و اینها باشد بله، ولی اگر

نباشد خیر، البته الكل تزریقات الكلش از انگور

است.

تلمیذ: الکلی که برای استفاده ما هست بیشتر

از چغندر قند است، ماده ای هست در چغندر بنام

ملاس که از آن استفاده می کنند.

استاد: یعنی شیره اش را می کشند؟

تلمیذ: شیره اش را می کشند بعد آنچه که

باقی می ماند تفاله اش را...، الکلی که در ایران تولید

میشود بیشتر از چغندر قند است یعنی خیلی ارزانتر

از الکلهای دیگر است. بیشترش هم صادر می شود.

استاد: علی کل حال آن مایع چغندر را می

کشند یا تفاله اش را؟

تلمیذ: تفاله اش را استفاده می کنند.

استاد: مایعش را شکر می کنند؟

تلمیذ: احتمال دارد آب به آن اضافه شود.

استاد: آب و این چیزها دلیل نیست.

تلمیذ: چغندر حالت خمیر مانند دارد، مایع

نیست آن حالت سیالیت را ندارد.

استاد: بله آنها را نمی‌توانیم بگوییم نجس

است با این کیفیت نجس نیستند،

تلمیذ: در زمان مرحوم آقا شما نظرتان در

مورد ادکلن نجاست بود؟

استاد: ایشان که بطور کلی الکل را نجس

می‌دانستند یعنی مسأله برگشتش به، البته من هم

صحبت کرده بودم راجع به این قضیه، همان تخمیر

را حکم مایع به آن می‌کردند من به ایشان اینطور

می‌گفتم: اینکه مایع بالاصاله بودن، این مایع بالاصاله

آن تخمیر و مراتب بعدی و تغییر و تحولات بعدی

نیست، چون بالاخره هرچه باشد تبدیل به مایع

می‌شود، سنگ را که الکل نمی‌کنند، این مایعی که

فعلاً هست بالاخره این مایع باید یک مراتبی را

بگذراند تا اینکه مایع بشود، این دلیلی که آمده که

مایع بالاصاله بودن به خود اصل برمی‌گردد که اصل

این و آن منشائی که این دارد آیا آن منشاء، منشاء

مایع بوده یا غیر مایع؟

تلمیذ: از حضرت عالی نقل شده که تا ۶

درصد الکل در مشروبات الکلی جایز می دانید؟

استاد: من ۶ درصد نگفتم، گفتم ۲ الی ۳

درصد همین ۲ الی ۳ درصدی که مال همین ماء

الشعیر هست ۶ درصد را یک مقداری بیشتر

کردند!!.

تلمیذ: نان هم همین مقدار دارد.

استاد: بله همه چیز هست توی خیلی چیزها،

الان این بیلارد و این چیزهایی که هست در

اینجا، در دنیا عنوان قمار دارد، در دنیا این حالت را

دارد لذا این حکم حرمت هم برایش مترتب است.

تلمیذ: اگر موضوع له آن قمار باشد، از آن

حالت ورزشی بودنش خارج بشود مثلاً بعد از چهل

سال، پنجاه سال عنوانش عوض بشود.

استاد: بله اگر بطور کلی تغییر پیدا کند دیگر

الان روی حساب قمار کسی بیلارد نکند، می شود

یک چیز عادی که این مفهوم آن عنوانی، دیگر از او

سلب شده خب این هم می شود یک بازی مثل

بازیهای دیگر مثل فوتبال.

تلمیذ: ولی آنکه در روایت تصریح شده مثل

شطرنج

استاد: شطرنج بله، شطرنج را کاریش

نمی‌شود کرد.

تلمیذ: ولو اینکه ذاتش خارج بشود از عنوان

قمار.

استاد: اصلاً شطرنج نفس لعب با او حرام

است، نه جنبه قمار، اصلاً جنبه قمار ندارد، حالا

قمار هم که هست،

تلمیذ: عرف را عرف عام باید گرفت یا اینکه

عرف ایران.

استاد: نخیر عرف، عرف ایران نیست، عرف،

عرف دنیا است، مساله یک شهر و ده نیست، نه نه

این اشتباه نشود آنی که ملاک شارع است، شارع به

یک ترتب عنوان کار دارد و آن عنوان هم یک مساله

تکوینی است نه اعتباری چه ما بخواهیم چه نخواهیم

این عنوانی که الان روی این قضیه مترتب است، این

عنوان یک مساله‌ای است که در اعتبار معتبر قرار

ندارد و به دست معتبر نیست، این بر اثر یک تغییر و تحول اجتماعی در روند تعاملی است که با این عنوان انجام می‌دهد بر آن اساس است آن تغییر و تحول اجتماعی اثرگذار در این تحول است نه اینکه اعتبار معتبر که در یک جا، در یک شهری این عنوان را از آن بردارد او می‌تواند عنوان را از این فعل خودش به عنوان قضیه شخصیه بردارد ولی به عنوان یک قضیه حقیقیه که آن جنبه تحقق موضوع، خارجاً آن حکم رفته روی آن عنوان قماریتی که بر این است آن، یک وقتی شارع می‌گوید اگر بازی را بعنوان قمار انجام بدهی این می‌شود حرام همین والیبال و فوتبالی که الان حلال هست بعنوان قمار حرام می‌شود، در اینجا خود نفس لعب در اینجا اشکال ندارد، ولی این عنوانی که به آن بار می‌شود این را داخل در تحت همان قضیه حقیقیه می‌کند و این حرمت به آن بار می‌شود، آن عنوان نداشته باشد صرف ورزش باشد و اینها اشکال ندارد، یک وقتی شارع می‌آید حکم را می‌برد روی نه قمار کردن خارج، می‌برد روی آن مفهومی که عرف آن مفهوم

را برایش حمل می‌کند بر اساس تعلق آن مفهوم، این موضوع هم محکوم به همین حکم خواهد شد، بر اساس تعلق آن مفهوم، آن مفهوم دیگر در اختیار معتبر نیست، شما ساز را بگیری و ببری در منزلتان و استفاده از ساز نکنید، باز خرید و فروش آن حرام است، شارع نیامده ساز را بعنوان اینکه این، یعنی دو عنوان در اینجا وجود دارد یکی عنوان حرمت استفاده از یک شیئی که موجب بروز و ظهور ساز دارد، شما فرض بکنید حتی یک کدو را بردارید، حکایات داریم می‌گویند رفت کدو را برداشت فارابی دو تانخ به آن آویزان کرد و شروع کرد زدن، حالا کدو که دیگر ساز نیست کدو را خورشت می‌کنند و می‌خورند، حالا شما کدو را بردارید به نیت اینکه بخواهید این را تبدیل به ساز بکنید این معامله باطل است.

تلمیذ: این کدوها را خشکش می‌کنند از توی آن ساز در می‌آورند مثل این قلیان که از کدو درست می‌کنند.

استاد: اصلاً من شنیدم که خشک کردن هم

ندارد همان کدویی که وسطش خالی است آن اصلاً خودش از آلات هست، اتفاقاً در آلات موسیقی باستان و قدیم و یک همچنین چیزی جزء آلات موسیقی بود من خودم دیدم یکی از آلات موسیقی شان همین کدو را نخ‌هایی از آن رد می‌کردند ولی حالا نه، همین کدو را انسان بردارد بجای اینکه بردارد و بیاید این استفاده را بکند حرام می‌شود، حالا فرض کنید هندوانه را مردم بیایند این کار را بکنند باز همین است، خربزه را بکند هر چیزی این دیگر بسته به ذوق و ابتکار سرکار دارد، که این ذوق خلاق شما چگونه از این نعمات الهی استفاده بهینه کند!، به این قضیه برمی‌گردد، این داخل در تحت حرمت می‌شود حالا اگر این مساله یکی و مساله دیگر اینکه حالا اگر یک آلتی بشود آلت قمار این دیگر با آن استعمال ساز دوتا می‌شود، دیگر این قضیه با او فرق می‌کند خود این آلت و وسیله یک مفهومی برایش مترتب می‌شود بعضی‌ها هستند توی منازلشان با اینکه اهل ساز نیستند برای دکور ساز می‌گیرند و آویزان می‌کنند، چطور اینکه من شنیدم خیلی از

منازلی که درست می‌کند در این منازل جایی برای مشروب هم درست می‌کند، این خانه این طبقه جایی هم برای مشروب داشته باشد درست می‌کند حالا بر فرض هم چیزی گیرش نیاید که آنجا بگذارد ولی همین درست کردن اینجا حرام می‌شود و چیزی هم در آن نیست، همین سنگ و همین گچ حرام می‌شود و پولی که معمار برای این مقدار گرفته حرام است، اکلش حرام است همین مقدار و آن شخصی که آجر داده برای همین جا داده، همه اینها می‌شود چی؟ می‌شود حرام همین قسمت حرام می‌شود، مثل اینکه رسم هست یک جایی برای دکور کتابخانه درست می‌کنند حالا طرف اندازه خر هم نمی‌فهمد، ولیکن یک جایی برای کتابخانه درست می‌کند، کتابخانه خودش دکور است، عرض کردم خدمتان که مرحوم آقا در همان زمان سابق ما با ایشان رفته بودیم کتابخانه شمس در ناصرخسرو کتابهای قدیمی را می‌آورد و آدم واردی بود به کتاب، یک روز ما نشسته بودیم و یک آدمی آمد، تقریباً یک کمی مسن هم بود و خیلی خلاصه رفت و یک مدتی

نشست و یک چند تا کتاب گرفت، دیدیم یارو
برایش کتابها را آورد، ما نگاه به قیافه‌اش می‌کردیم
این ژستی که گرفته با این طرز صحبتی که می‌کند
این دو با هم نمی‌خورد، اینها با هم تناسب ندارند
بعد یک دفعه گذشت و یک دفعه دیدیم که - ما هم
رفته بودیم توی نخ این، کوچک بودیم، هفت یا
هشت سالم بود - یک دفعه دیدم که می‌گوید یک
کتابی که جلدش سبز رنگ باشد و به این قدر باشد
و این قدر ندارید آن آقای مسئولش آمد و رفت و
گشت و یک دانه کتاب برداشت و داد به او، مرحوم
آقازد زیر خنده و سرشان پایین و یارو وقتی که رفت
گفت بابا این هر یک ماه دو ماهی اینجا پیدایش
می‌شود، می‌آید از همین کتابهای رنگارنگ می‌خرد
و حساب پولش را هم نمی‌کند که این چقدر است
گفت ما بهش می‌دهیم بعد از یکی دو ماه پیدایش
می‌شود یک مقدار کتاب می‌خرد، یک دفعه می‌آید
می‌گوید: کتاب قرمز بده، قرمز می‌خواهم، این دفعه
آمده سبزش گرفته، حالا دفعه دیگر نمی‌دانم صورتی
و سیاه این هم دکور است، این هم جزء ساختمان و

چیزها حساب می‌شود، همین سازی را که الان می‌خرند و به دیوارشان آویزان می‌کنند، با اینکه ممکن است سالها بگذرد و دست نگذارند و گرد و خاک هم بگیرد این عمل حرام می‌شود، این آلتی است که عنوان محرم رویش است، گرچه به عنوان قشنگی، قشنگی که اشکال ندارد، آدم می‌خواهد یک چیز قشنگ بگیرد، حالا به جای اینکه یک تابلو قشنگ آویزان کند، یک ساز می‌گذارد هم قشنگ است و هم یک چیز جدید است، نه این نمی‌شود این حرام است، چون این وسیله‌ای است که الان عنوان حرمت را از خودش سلب نکرده، تا نگاه بکنی ساز است، این ساز است اینکه می‌گوییم این ساز است این چی شد؟ این با خودش مفهوم حرمت را هم آورد، مفهوم عدم جواز بیع را هم آورد، گرچه می‌گوید خدایا من در عمرم به این حتی دست نزدم، فقط آن خادم می‌آید این را تمیز می‌کند، حتی دست من هم به این نخورده، اینکه این را خریدی و آوردی در خانه‌ات و از همین باب است مجسمه‌ها، این مجسمه‌های که هست در منازل همه اینها حرام است

و همه اینها موجب کدورات است، حالا گرچه مثلاً نظر، نظر مجسمه آوردن نباشد، ولی همین نفس وجود، عنوانی که این مجسمه پیدا کرده که شارع حکم حرمت کرده بر صنعت و بر بیع و در حفظ، این حکم در همین جا سرایت دارد و اتفاقاً این از آن مواردی است که در همان زمان هم بوده، نه اینکه اختصاص داشته باشد بر اینکه معبودی باشد و اینها که خیلی‌ها دارند در منازلشان، بودائی‌ها و گاوپرست‌ها مجسمه‌های گاو را در خانه‌شان می‌برند، نفس آن وجود این مجسمه یک اثری دارد که بر اساس آن اثر، شارع حکم حرمت کرده و آن با تغییر و تبدلات احوال از بین نمی‌رود، آن به حال خودش باقی است.

تلمیذ: شطرنج هم به همین شکل است یعنی

یک اثر خاصی روی نفس می‌گذارد؟

استاد: بله

تلمیذ: علتش چیست؟

استاد: خود شطرنج فی حد نفسه یک تاثیر

خیلی سوئی در نفس دارد و نفس را از نظر جنبه

ربطی خودش اصلاً بطور کلی این را سلب می کند و متوجه آن جنبه مادی می کند، کسی که شطرنج بازی می کند کم کم نفسش از آن حالت جنبه ربطی خودش برمی گردد و متحول می شود و جامد می شود، آن فکر و نفس و اینها روی این ماده و مادیات جامد می شود، چطور اینکه شما فرض بکنید می گویند بازار نروید، رفتن در بازار کراهت دارد، شما همین که از بازار رد می شوید، سر و صدای دکان ها را می شنوید، این دارد معامله می کند، این دارد چانه می زند، آن قیمت بالا می دهد، آن دعوا می کند، آن داد می زند حسن آقا بیا آن جنس را، همین که رد می شوید، از آن طرف بازار در بیاید می بینید حالتان عوض شد، مگر اینکه این گوشتان را بچسبانید اینطوری بکنید، کله تان پایین باشد به شرطی که پیشانی تان به جایی نخورد، همین بروید بروید جلو دربیاید تازه حالا آن هم هوایش بگیرد، ولی اگر بروید و وارد بازار بشوید و در بیاید، می بینید حالتان با قبل از بازار فرق کرده، این یک تفاوت است، این همان کراهت است، که انسان اگر کاری در بازار نداشته باشد، برای چی

برود؟! مگر اینکه کاری داشته باشد، آن یک مطلب دیگر است که بخواهد بخاطر کاری برود انجام بدهد و برگردد، همین جهت را انسان در یک همچنین حالا شدیدش بکنید تا برسد به اینجا، جاهایی که انسان در آن جاها دنیا را زیاد می بیند این خواهی و نخواهی تاثیرش را در نفس احساس می کند، مساله شطرنج یک حالتی دارد که اصلاً بطور کلی برای انسان حالت یک خمودی می آورد نسبت به وضعیت خودش و می گویند اصلاً موجب بیماریهایی هم می شود، از نظر روانی موجب خیلی بیماریهای مختلفی می شود، کسانی که مدام با این شطرنج هستند، منتهی خصوص شطرنج اینطور است، در چیزهایی دیگر می گویند اینطور نیست این شطرنج بخصوص این یک همچنین مساله ای دارد.

تلمیذ: حالا یک ایرانی با آن قهرمانان روسیه مسابقه گذاشتند چهل هزار دلار جایزه به او بدهند مسابقه شطرنج که هر کدام برنده شد این مبلغ را جایزه ببرد.

استاد: دولت جایزه می دهد؟ این بیت المال

نیست؟ آن کسی که الان دارد می‌رود این کار را انجام می‌دهد به نیت چه این کار را انجام می‌دهد؟ به نیت اینکه جایزه را ببرد، اینکه قمار است.

تلمیذ: در ایران برگزار می‌شود، بین قهرمان شطرنج ایران و قهرمان جهان بنام کارپف است، در طهران برگزار می‌شود.

استاد: این چیزها دیگر به عقل ما نمی‌رسد!.

تلمیذ: راجع به اهداء عضو که طرف مرگ مغزی هست با این اعضاء، دیگری جان‌ش نجات پیدا می‌کند نظر حضرت عالی چیست؟

استاد: در مرگ مغزی هنوز حکم میت روی آن بار نمی‌شود، هنوز روح به بدن تعلق دارد، لذا جایز نیست تا وقتی که روح قطع علقه بالکلیه از بدن نکرده باشد، حکم حی نسبت به این تلقی می‌شود و در آوردن اجزاء و اینها طبعاً حرام است، بله به مجرد اینکه قطع علقه شد آن وقت اشکالی ندارد.

تلمیذ: دیگر مثله شدن صدق نمی‌کند؟

استاد: بله دیگر صدق نمی‌کند.

تلمیذ: آیا صحیح است که قرنیه را استثناء

کرده‌اید؟

استاد: قرنیه تا شش ساعت بعد از قطع

اکسیژن از مغز هم زنده است، نه استثناء نیست، ولی

خودش نسبت به سایر اعضا فرق می‌کند برای سایر

اعضاء حتماً باید قلب کار کند، قطعاً نبایستی که

مرده، مرده باشد، می‌شود حالا فرض کنید که در کُما

و این چیزها باشد ولی باز بالاخره این کلیه آن حیات

خودش را از دست نداده، قلب می‌زند، ولو اینکه با

پمپاژ و اینها، اما اگر که مرگ پیدا بشود دیگر پیوند

می‌گویند فایده‌ای ندارد، از آن نظر می‌گویند، حالا

اگر به جایی رسیدند که فرض کنید حتی بعد از فوت

هم بتوانند دوباره این اجزا را احیاء کنند خوب آن

مساله دیگری است ولی نسبت به قرنیه حکم همان

است خود قرنیه زنده است.

تلمیذ: با توجه به اینکه قرنیه را از بانک قرنیه

می‌گیرند لازم است که انسان تحقیق کند که این قرنیه

بعد از مرگ بوده یا قبل از مرگ؟

استاد: نه دیگر آن تحقیق نمی‌خواهد.

تلمیذ: بانک قرنیه هست که دو سه سالی

است تأسیس شده، بعد از اینکه مرگ پیش می آید،
نه مرگ مغزی.

استاد: مثلاً تصادفات و اینها

تلمیذ: بانک قرنیه از آنجا می آورد ولی کلیه
تا شش ساعت بعد امکان پذیر هست.

استاد: کلیه اینطوری هست؟

تلمیذ: بله کلیه دیرتر از بین می رود.

تلمیذ: اهداء اعضاء از فرد زنده چگونه
هست؟

استاد: نمی شود، جایز نیست.

تلمیذ: یکی از کلیه ها می گویند اضافی
است؟

استاد: چه کسی می گوید اضافی است. جگر
هم می گویند سه چهارمش اضافی است، یک
چهارمش کافی است، پس ما برویم جگر را در
بیاوریم، تقسیم کنیم، قصابی هست؟، شش هم یک
دانه اش اضافی است، بعضی ها هستند با یک نصف
شش دارند نفس می کشند بیچاره ها.

آنچه که اضافی است، آن مغز است!!، آن

اضافی است در این دوره و زمانه بقیه چیزها اضافی نیست.

تلمیذ:

استاد: آن عقلا که در دنیا این مساله را می گویند، آنها حکم روی خود موضوع فی حد نفسه در وعاء اعتبار انسانی رفته، نه بلحاظ آن ملیت خاص یا تدین خاص، یعنی وقتی که فرض کنید، یک همچنین مساله‌ای را عقلا می گویند جنبه شرعیتش در مسیر الاحاظ نکردند یا در یهود الاحاظ نکردند، در استناد به فعل انسانی، این مساله مورد ملاحظه قرار گرفته، تعدی به دیگران که عقلا او را مزمت می کنند، این به یهودیت و مسیحیت کار ندارد، هرچه که موجب تعدی به حقوق به دیگران است، این فی حد نفسه از نظر عُرف عقلائی بدون ملاحظه شرع خاص چیست؟ مذموم است، حالا این تعدی مصادیقی دارد، یک وقتی تعدی، تعدی جانی است، یک وقتی تعدی مالی است، یک وقتی تعدی نسبت به مال است، یک وقتی تعدی نسبت به حیثیت و آبروی شخص است، که اصلاً جنبه مالی ندارد، یک

وقتی تعدی تعدی حقوقی است، تعدی، تعدی، تعدی
حقوق است شخص یک کارخانه دارد اینها هم
نمی روند در کارخانه اش را ببندند، نمی روند این کار
را بکنند، وقتی که می خواهد برود در کارخانه
جلویش را می گیرند، هی می گوید بابا شما به من
تعدی کردی می گویند ما تعدی نکردیم کارخانه ات
بسته است، فقط این را می گیرندش می اندازد در
کارخانه و کارخانه تعطیل می شود خوب این تعدی به
حق است، یا یک شخصی را می گیرند نمی گذارند
حرکت کند می گویند ما که تو را نمی زنیم و کاریت
نداریم، فقط نمی گذاریم راه بروی، این اشکال دارد،
همینطور هر چیزی که در این تعدی نسبت به حق،
حقی که یک فرد در محدوده اختیار خودش آن حد
را برای خودش محفوظ نگه می دارد، آن چیست؟
مثلا فرض کنید که ماشین پارک کردن جلوی درب
منزل یک شخص، این الان یک حقی است که مال
این فرد است، نسبت به منزل و حریم خودش، کسی
که می خواهد ماشین را پارک کند، ماشین را که در
منزل نمی برد، کنار منزل پارک می کند و همین مقدار

تعدّی نسبت به حق تلقی می‌شود، کسی که جلوی درب گاراژ پارک کند و صاحب خانه نتواند ماشین را از گاراژ بیرون بیاورد، این تعدّی نسبت به حق تلقی می‌شود، حالا اگر یک کسی بگوید در دین شما این حرفها است و در دین ما این حرفها نیست این حرفها قابل پذیرش نیست، اینها چیزهایی است که شارع بنا را بر همین سیره قرار داده، لازم نیست از طرف شارع بیاید، وقتی که سمره بن جندب^۱ در منزل آن انصاری نخلی دارد، شارع حق استفاده از این نخل را به مالک داده است، شما می‌توانید از این نخل استفاده کنی، و به او رسیدگی کنی و حرس کنی، بیایی آب بدهی، رسیدگی کنی این حق استفاده از او، به آن فرد انصاری می‌گوید تو نمی‌توانی جلوی حق این را از دسترسی به مال خودش بگیری مگر بگویی این منزل، منزل من است بالاخره این شجره هم در منزل من غرس شده است و در محدوده من است شارع می‌گوید به میزان این شجره، حق تو نسبت به تمامیت ارض تقلیل پیدا کرده، در اینجا دو حق

^۱ کافی ج ۵ ص ۲۹۲

است، یکی حق مختصر و یک حق بیشتر ولی به این هم می‌گویند برای استفاده از حقت به حق او نباید تجاوز کنی حدش را چه کسی تعیین می‌کند؟ حدش را عرف تعیین می‌کند، آقا هر روز دیگر نمی‌توانی بیایی، هفته‌ای یک دفعه بیاید، البته این هفته‌ای یک دفعه را دیگر پیغمبر نگفته که آقا من تعیین می‌کنم، جعل می‌کنم، استفاده از حقت را هفته‌ای یکبار آن هم یک ساعت، نه این حق را خود عرف تعیین می‌کند، یک درخت است بیش از یک هفته، دو هفته هم نیاز به بررسی ندارد، همین قدر که نگاه بکنی و بینی وضعش چطور است و خشیکده و بروی شاخه‌اش را بزنی، دو هفته‌ای یکبار کفایت می‌کند، یک ساعتی این را داشته باشی حالا اگر این از آن میزانی که عرف تعیین کرده بیاید تخطی کند، در این صورت با حق آن شخص تزام پیدا می‌کند، اخطار اول، اخطار دوم، اخطار سوم بعد می‌گویند آقا بلند شو برو اصلاً بکن بینداز جلوی‌ش، این که می‌گویند بکن یعنی چی؟ یعنی درخت خشک می‌شود، نخل را در بیاورند یعنی خشک می‌شود می‌گویند درخت

خشک بشود ولی به حق آن مثلاً تعدی نشود، الان چون تعدی شده در این صورت نمی‌شود صبر کرد، حالا اگر فرض بکنید من باب مثال قضیه عکس بود، یعنی این آدم سمره بن جندب این صاحب‌خانه شد، این آدم عوضی که رفت لامذهب، صدها حدیث بر ضد امیرالمؤمنین تحویل معاویه داد، ایشان و ابوهریره و از اینها همیشه در تاریخ بودند، همیشه بودند، خواب درست می‌کردند، معجزه درست می‌کردند، نمی‌دانم روایت درست می‌کردند مردم را گول می‌زدند، همیشه بودند بله این قضیه ابن ملجم و قضیه **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾**^۱ مال این سمره است ابوهریره با آن همه چیزش مثل سمره اینقدر قصی و مکدر و فلان نبود، چقدر آدم کشت، چقدر زنا کرد، سمره از فرمانداران معاویه بود، این که برود حدیث راجع به امیرالمؤمنین جعل کند، فردا می‌شود فرماندار معاویه و هرکاری هم می‌کند، حالا این قضیه عکس بود یعنی اگر آن صاحب بستان سمره بود و آن انصاری

^۱ سوره بقره «۲» آیه ۲۰۷

صاحب درخت بود، هر وقت می‌خواست بیاید
نمی‌گذاشت که وارد خانه بشود، در این صورت
پیغمبر چه می‌گفت؟ می‌گفت می‌توانی درش را
بشکنی و وارد بشوی به میزانی که عرف تعیین کرده
است به درخت سر بزنی اگر مساله عکس می‌شد،
یعنی در اینجا شکستن در که حرام است چه
می‌شود؟ حلال می‌شود.